بسم الله الرّحمن الرّحیم

بررسی فقه الحدیث ابن میثم در خطبه ۹۲ نهج البلاغه و آسیب شناسی آن

سید کمال جمالی[۱]

چکیده

ابن میثم در شرح خطبه ۹۲، مطالبی را ارائه نموده‌اند از جمله این که امتناع علی علیه السلام از قبول خلافت نوعی تعارف بوده و برای راغبتر شدن مردم انجام شده است. به نظر می‌رسد که این توجیهات بدون توجه به قرائن و پیش فرضهای واقعی صورت گرفته و درک صحیحی از سخن علی علیه السلام را به خواننده القاء نمی‌کند. در این نوشتار اولاً به نقد روشی شرح ایشان در این خطبه پرداخته و سپس با ارائه قرائن و شواهد به اشتباه بودن بیانهای ایشان نیز استدلال شده است. در خاتمه نیز آسیب شناسی چنین اشتباهاتی نیز به صورت گذرا مورد توجه قرار گرفته است.

مقدمه

بزرگترین منبع شیعه برای رسیدن به دین الهی عبارت است از مجموعه گرانقدری از سخنان پیامبر و ائمه الهی که با زحمات و تلاشهای بسیار زیاد به عنوان حدیث به دست ما رسیده است[۲]. شیعه با مراجعه به این احادیث و فهم صحیح آنها در کنار قرآن به زلال دین الهی می‌رسد. همانطور که ملاحظه می‌شود، آنچه در این مسیر اهمیت بسیار دارد فهم صحیح از سخنان معصومین و از قرآن است که تأثیر مستقیم آن در رسیدن به شریعت الهی انکار ناپذیر است. اگر شخص در برخورد با این دو منبع دچار خطا یا انحرافی باشد باعث انعکاس نتیجه منفی آن در افکار شخص و جامعه شده و باعث انحراف گردد. از سوی دیگر کم کاری و کوتاهی در مراجعه به این دو منبع نیز، موجب محرومیت از شرایع و تعالیم الهی خواهد بود. از همین دو جهت علمای شیعه در طول تاریخ در راستای وظیفه خویش برآمده و سعی در انتقال معارف قرآن و حدیث به مردم داشته‌اند. از جمله، کتابهایی را تدوین نموده‌اند که به تشریح سخنان معصومین علیهم السلام پرداخته و مراد ایشان را بیان کرده‌اند. یکی از این

[۱] دانش پژوه سطح ۳ مرکز تخصصی حدیث، ۹۴-۹۳

[۲] البته در نزد شیعه، عمده سخنان پیامبر نیز از طریق اهل بیت ایشان دریافت شده است.

تلاشها شرحی است که مرحوم ابن میثم بحرانی بر نهج البلاغه داشته است. در این نوشتار بر آن هستیم تا فقه الحدیث ابن میثم در این شرح را زیر ذره بین قرار داده و میزان موفقیت ایشان در کشف مراد معصوم علیه السلام را محک بزنیم. در این راستا فقط شرح ایشان بر خطبه ۹۲ نهج البلاغه مورد توجه قرار گرفته است.

شرح ابن میثم بر خطبه ۹۲

« و من خطبة له علیه السّلام لما أرید علی البیعة بعد قتل عثمان

دَعُونِی وَ الْتَمِسُوا غَیْرِی فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْراً لَهُ وُجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ لا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لا تَثْبُتُ عَلَیْهِ الْعُقُولُ وَ إِنَّ الآفَاقَ قَد أَغَامَت وَ الْمَحَجَّةَ قَد تَنَكَّرَت. وَ اعْلَمُوا أَنِّی إِنْ أَجَبْتُكُم رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَم أُصْغِ إِلَی قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتْبِ الْعَاتِبِ وَ إِنْ تَرَكْتُمُونِی فَأَنَا كَأَحَدِكُم وَ لَعَلِّی أَسْمَعُكُمْ وَ أَطْوَعُكُمْ لِمَن وَلَّیْتُمُوهُ أَمْرَكُم وَ أَنَا لَكُمْ وَزِیراً خَیْرٌ لَكُمْ مِنِّی أَمِیراً.

المعنی:

أقول: حاصل هذا الفصل أنّه لا بدّ لكلّ مطلوب علی أمر من تعزّز فیه و تمنّع.

و الحكمة فی ذلک أنّ الطالب له یكون بذلک أرغب فیما یطلب فإنّ الطبع حریص علی ما منع سریع النفرة عمّا سورع إلی إجابته فیه فأراد علیه السّلام التمنّع علیهم لتقوی رغبتهم إلیه فإنّه لم یصل إلیه هذا الأمر إلّا بعد اضطراب فی الدین فی قتل عثمان و الجرأة علی الدم فاحتاج فی تقویم الخلق و ردّهم إلی قواعد الحقّ إلی أن یزدادوا فیه رغبة بهذا الكلام و مثله، فقال: دعونی و التمسوا غیری. ألا تری أنّه نبّههم بعد هذه التمنّع علی أنّ هاهنا امورا صعبة مختلفة یرید أن ینكرها علیهم و یقاوم ببعضهم فیها بعضا و یحملهم علی الصلاح، و جعل استقباله لتلک الامور الصعبة علّة لاستقالته من هذا الأمر فقال:

قوله فإنّا مستقبلون أمرا له وجوه و ألوان لا تقوم له القلوب

أی لا تصبر و لا تثبت علیه العقول بل تنكره و تأباه لمخالفته الشریعة و مضادّته لنظام العالم، و ذلک الأمر هو ما كان یعلمه من اختلاف الناس علیه بضروب من التأویلات الفاسدة و الشبهات الباطلة كتهمة معاویة و أهل البصرة له بدم عثمان و كتأویل الخوارج علیه فی الرضا بالتحكیم و نحو ذلک، و هو المكنیّ عنه بالوجوه و الألوان كنایة بالمستعار[1]».

بررسی: فهم آقای ابن میثم چنین است که علی علیه السلام در برابر خواست مردم از ایشان، تعزز[1] و تعارف کردند تا مردم بیشتر اصرار کنند و راغبتر گردند، آنگاه ایشان بپذیرند.

[1] ج۳ ص ۳۸۵ و ۳۸۶

به نظر می‌رسد این برداشت[۲] چندان صحیح نباشد. أما قبل از آن باید بگوییم شارح محترم از جهت روش و متد کار در شرح کلام امیر المؤمنین نیز صحیح عمل نکرده و در نتیجه آن دچار سوء برداشت شده‌اند. پس اشکال کار ایشان از دو منظر قابل پیگیری است:

الف) إشکال روشی:

فهم کلام هر متکلمی ضوابط و قواعد خاص خود را دارد و برای رسیدن به مراد هر گوینده‌ای باید طبق استانداردهاي فهم کلام پیش رفت. سخن معصومین علیهم السلام نیز از این قاعده مستثنی نیست و باید طبق استانداردهای فهم و فقه الحدیث بررسی شود[۳]. یکی از نکات بسیار مهم توجه به قرائن و فضای صدور روایات است که شارح باید تمام توان خود را صرف تجمیع قرائن نماید و از مجرد گمانه‌زنی و احتمال بدون شاهد و قرینه خودداری نماید. مخصوصاً اگر این گمانه‌زنی به عنوان ظاهر کلام _ و نه صرفاً احتمال _ ارائه شود. به نظر می‌رسد شرح فقرات مذکور در خطبه توسط آقای ابن میثم بدون طی روش استاندارد فقه الحدیث انجام شده و نتیجه آن بد فهمی مراد امام علیه السلام شده است[۴].

ب) إشکال مورد

ابن میثم در فهم مراد امام علیه السلام نیز موفق نبوده‌اند. چند نمونه از اشکالات بیان ایشان به قرار زیر است:

اولاً خلافت، حکم صریح خدا و پیامبر بود و علی علیه السلام حق تعزز و تعارف در برابر آن نداشت. تعارف ایشان باعث این توهم می‌گردد که خداوند در این رابطه امری نداشته، و این امر حکم الهی نیست[۵].

---

[۱] نزدیکترین معادل فارسی برای تعزز در اینجا معنای تعارف کردن و به عبارتی ناز کردن است.

[۲] و نظایر آن

[۳] اتفاقاً در مورد کلام حضرات معصومین نکاتی وجود دارد که لزوم حساسیت بیشتر را گوشزد می‌کند و دقت فراوان در رعایت روشهای صحیح را می‌طلبد. مثلاً این که کلام حضرات برای ما شفاهی نیست و کتبی به ما رسیده است؛ فاصله زمانی و مکانی و فرهنگی و ... باعث جدایی بین ما و قرائن شده است؛ و...

[۴] جا داشت عملکرد فقه الحدیثی افرادی که تخصص اصلی آنها فهم حدیث بوده را مطرح کرده و از آنها استفاده می‌کردیم. مثل مرحومین مجلسیین و مرحوم صاحب حدائق. این بزرگوارانِ غوطه‌ور در دریای روایات ائمه علیهم السلام، بیشتر با لسان اهل بیت و قرائن دخیل در کلام آنها آشنا بوده‌اند.

[۵] همچنان که ابن ابی الحدید و هم سلکان وی دچار همین توهم شده‌اند: **...و هذا الكلام يحمله أصحابنا على ظاهره و يقولون إنه ع لم يكن منصوصا عليه بالإمامة من جهة الرسول ص و إن كان أولى الناس بها و أحقهم بمنزلتها لأنه لو كان منصوصا عليه بالإمامة من جهة الرسول ع لما جاز له أن يقول دعونى و التمسوا غيری و ...** . شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید؛ ج۷ ؛ ص۳۳ ذیل خطبه. همان طور که ملاحظه می‌شود ابن ابی الحدید نیز در برخورد با روایت دچار اشتباه فنی شده و روش استاندارد و صحیح فهم حدیث را طی نکرده است. چنین اشتباهی از یک عالم فقه الحدیث قابل اغماض نیست.

ثانیاً خلافت، حق منحصر در علی بود و دیگران حقی در آن نداشتند[1]. در نتیجه تعزّز و تمنّع علی علیه السلام در مقابل آن ممکن بود چنین القاء کند که ایشان خلافت را حق منحصر خود نمی‌دانند و دیگران هم مساوی با ایشان می‌توانند صاحب خلافت باشند ولی ایشان به علت اصرار و درخواست زیاد مردم آن را می‌پذیرند! مخصوصاً در شرائطی که انحراف در انتخاب خلیفه، از اول باعث شده بود که چشم طمع بسیاری به خلافت دوخته شده و عده‌ای در آرزوی دستیابی به آن باشند.

ثالثاً چنین برخوردی با شخصیت امام سازگار به نظر نمی‌رسد[2]. شناخت صحیح از امام علیه السلام و شخصیت ایشان مانع نسبت دادن چنین رویکردهای سبک و عامیانه به حضرات معصومین علیهم السلام خواهد بود.

فقه الحدیث سخن امام علیه السلام:

برای فهم فرمایش امام و وجه برخورد ایشان توجه به فضای صدور روایت ضرورت دارد. مردم بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیده بودند که رویکرد علی علیه السلام تعارف و امتناع از خلافت نبود بلکه ایشان در آن روزها به شدت به دنبال حق خویش بوده و حتی در مواردی به دنبال مردم می‌رفتند تا حق خویش را از غاصبین بگیرند. آن زمان هنگامی بود که هنوز فتنه به طور کامل مستقر نشده بود و می‌شد جلوی آن را گرفت. اما وقتی فتنه مستقر شد، و انحراف تثبیت شد، دیگر کاری از دست کسی برنمی‌آمد. خلافت از مسیر خود منحرف شد، و در پی آن آثارش وارد جامعه اسلامی شد[3].

در چنین فضایی، امتناع امام علیه السلام از دریافت خلافت که بیشتر مردم می‌دانند ایشان خلافت را حق منحصر خویش می‌داند بسیار معنی دار و تأثیر گذار است. ایشان با این کار در واقع به مردم می‌گویند که دیر

---

[1] به طوری که دیگران غاصب و طاغوت محسوب می‌شوند.

[2] اگر زن برای شوهر چنین ناز کند یا مهمان برای میزبان چنین تعارف کند جا دارد ولی چنین رویکردی از امیرالمؤمنین علیه السلام نامناسب به نظر می‌رسد (خصوصاً در امر خطیر خلافت).

[3] إنّ الآفاق قد أغامت و المحجّة قد تنكّرت.

شده است و شما قبلاً همه پلهای پشت سر را خراب کرده‌اید و خلافت کسی چون من دیگر برای شما فایده چندانی نخواهد داشت[۱]. شما مقصّر و مجرم هستید. شما با کنار زدن حق، فرصتها را سوزانده‌اید[۲].

سیاستهای غلط خلفای پیشین باعث تثبیت انحرافات فراوان و بزرگ در جامعه اسلامی شده بود که شاید اگر خود پیامبر نیز حاکم جامعه اسلامی می‌شد دیگر نمی‌توانست آنها را برطرف سازد.

نکته دوم در برخورد علی علیه السلام، این است که ایشان مردم را می‌شناختند. اینها همانهایی بودند که حق را می‌شناختند ولی آن را کتمان کرده و موجب ضلالت شدند. حضرت می‌دانستند که اگر اکنون اقبالی به ایشان شده است نه از جهت بازگشت واقعی و توبه جامعه است، بلکه از جهت ناچاری و اضطرار و... است. همین مردم اگر منافع خود را در جای دیگری ببینند سریعاً علی را رها کرده و سراغ منافع خود خواهند رفت[۳]. بنابراین علی علیه السلام این درخواست مردم را انقلاب فکری مردم نمی‌دانستند و چندان اظهار خوشحالی و رغبت در این مسأله نشان نداده و با امتناع از پذیرش آن تنبیه می‌دهند که شما من را قبول ندارید و إلا دعوت شما را بلافاصله با رغبت می‌پذیرفتم. شما افکار و اعمال من را بر نخواهید تافت.

نکته سوم این که برخورد علی علیه السلام در شرائطی بود که خلافت به عنوان طعمه‌ای شیرین برای رسیدن به قدرت[۴]، و بعدها علاوه بر قدرت به عنوان وسیله کسب ثروت و لذتهای دنیوی[۵] دست به دست می‌گشت و همانند سلطنت شاهان به آن نگاه می‌شد[۶]. سخنان علی علیه السلام در این برخورد نمونه کاملی از هدایت است. ایشان به مردم می‌گوید که منحرف شده‌اید. خلافت نه آن است که می‌پندارید. خلافت یک تکلیف سنگین و یک مسؤولیت عظیم است، نه وسیله رسیدن به بهره‌های دنیوی...

---

[۱] متأسفانه همین گونه هم شد و شرائط جامعه اسلامی به گونه‌ای بود که آثار مثبت خلافت علی علیه السلام چندان جاری و هویدا نشد. اختلافات جامعه اسلامی موجب عدم همکاری در پیشبرد جامعه اسلامی و حتی موجب بروز جنگهای شدید علیه ایشان شد.

[۲] فی الصیف ضیعتِ اللبن!

[۳] همانگونه هم شد! بلافاصله بعد از خلافت علی علیه السلام فتنه طلحه و زبیر به وقوع پیوست، سپس معاویه در برابر ایشان قد علم کرد و سپس خوارج از ایشان جدا و سد راه آن حضرت گشتند.

[۴] در زمان دو خلیفه اول

[۵] خلافت عثمان و حکومت معاویه در شام

[۶] این یکی از همان انحرافات بزرگ جامعه بود که در اثر انحراف در جانشینی پیامبر حاصل شده بود.

به نظر می‌رسد امام علیه السلام با این امتناع و رد خواسته مردم، وظیفه هدایتگری خویش را به نحو احسن انجام داده‌اند.



و قوله: و إنّ الآفاق قد أغامت و المحجّة قد تنكّرت. استعار لفظ الغيم لما غشى آفاق البلاد و أقطار القلوب المتغيّرة العازمة على الفساد من ظلمات الظلم و الجهل، و وجه المشابهة ما تستلزمه هذه الظلمات من توقّع نزول الشرور منها كما يتوقّع نزول المطر و الصواعق من الغيم، و أشار بالمحجّة إلى واضح طريق الشريعة، و تنكّرها جهل الناس بها و عدم سلوكهم لها.

بررسی:

ایشان لفظ غیم (ابر) را استعاره از پوشیده شدن افق بلاد توسط ابر جهالت دانسته و وجه مشابهت را توقع بارش ذکر نموده‌اند.

به نظر می‌رسد تشبیه فضای آن دوران به «غیم» برای بیان سیاهی فراگیر، پوشیدگی حق و انحراف عظیم است. غیم در برابر صحو کنایه از ناصافی و تاریکی فراگیر است چنانکه ابر سیاه همه افق را در بر می‌گیرد[1]. توجه به موارد استعمال غیم نشان می‌دهد که در چنین استعمالی بارش مورد توجه نیست و لذا این وجه شبه توسط ابن میثم از این جهت نیز قابل قبول نمی‌نماید.

و قوله: و اعلموا. إلى قوله: عتب العاتب. لمّا تمنّع عليهم و علم صدق رغبتهم فيه شرع فى تقرير ما يريد أن يفعله تقريرا إجماليّا عليهم مع تمنّع دوين الأوّل فأعلمهم أنّه على تقدير إجابتهم إلى هذا الأمر لا يركب بهم إلّا ما يعلم من أمر الشريعة و لا يصغى إلى قول قائل خالف أمر اللّه لمقتضى هواه، و لا عتب عاتب عليه فى أنّه يفضّله أو لم يرضه بما يخالف ما يعلم من الشريعة إذ القائل و العاتب فى ذلک مفتر على اللّه و عاتب عليه و لقد وفى عليه السّلام بما وعدهم به من ذلک كما سنذكره فى قصّة أخيه عقيل لمّا استماحه صاعا من برّ أو شعير فحمى له حديدة و قرّبها منه فأنّ عقيل فقال له: ثكلتک الثواكل أتإنّ من حديدة حماها إنسان للعبة و لا تأنّ من نار أجّجها جبّار لغضبه. و لفظ الركوب مستعار لاستوائه على ما يعلم.

---

[1] الغين و الياء و الميم كلمةٌ تدلُّ على سَتْر شيءٍ لشيء. من ذلک: الغيم، و هو معروف. يقال: غامَت السَّماء، و تغيَّمت، و أغامَت. معجم مقاييس اللغة، ذيل ماده؛ أغامتِ السماء و تغيّمت و غيّمت... و من المجاز: غيَّم علينا اللّيل إذا أظلم. أساس البلاغة ص۴۶۰.

در راستای آنچه بیان کردیم امام علیه السلام علت امتناع خویش را بیان می‌دارند: شما من و افکار من را قبول ندارید. شما خلافت را منحرف کردید و به گونه‌ای زندگی کرده‌اید که روش من به ضرر شما خواهد بود و سیره مرا برنمی‌تابید.

این حقیقت به شدتی است که علی علیه السلام اقدامات خود را نه به شکل یک برنامه بلکه به صورت یک تهدید برای آنها مطرح می‌سازد[1].

و قوله: و إن ترکتمونی إلی آخره.

أی کنت کأحدکم فی الطاعة لأمیرکم بل لعلّی أکون أطوعکم له: أی لقوّة علمه بوجوب طاعته الإمام، و إنّما قال لعلّی لأنّه علی تقدیر أن یولّوا أحدا یخالف أمر اللّه لا یکون أطوعهم له بل أعصاهم و احتمال تولیتهم لمن هو کذلک قایم فاحتمال طاعته و عدم طاعته له قائم فحسن إیراد لعلّ. و الواو فی قوله: «و أنا» للحال، و وزیرا و أمیرا حالان، و العامل ما تعلّق بهما الجار و المجرور، و أراد الوزیر اللغویّ و هو المعین و الظهیر الحامل لوزر من یظاهره و ثقله، و ظاهر أنّه علیه السّلام کان وزیرا للمسلمین و عضدا لهم، و الخیریّة هاهنا تعود إلی سهولة الحال علیهم فی أمر الدنیا فإنّه إذا کان أمیرا لهم حملهم علی ما تکره طباعهم من المصابرة فی الحروب و التسویة فی العطایا و منعهم ما یطلبون ممّا فیه للشریعة أدنی منع، و لا کذلک إذا کان وزیرا لهم فإنّ حظّ الوزیر لیس إلّا الشور و الرأی الصالح و المعاضدة فی الحروب و قد یخالف فی رأیه حیث لا یتمکّن من إلزام العمل به و إنّما کان هذا لتمنّع دوین الأوّل لأنّ قوله: إن أجبتکم. فیه إطماع لهم بالاجابة.

مرحوم ابن میثم تصور نموده‌اند که علی علیه السلام خود را از این جهت أطوع دانسته‌اند که شاید امت، امام حق را منصوب سازند و لذا علی در برابر او مطیع‌ترین خواهد بود. اما چون احتمال انتصاب شخص غیر شایسته نیز وجود داشته، علی علیه السلام تعبیر به «لعل» نموده‌اند.

سخن ابن میثم در این فقره از فرمایشات امام علیه السلام، غیر علمی و فاقد معیارهای فنی می‌نماید. توجه به قرائن صدور روایت و نکات پیش گفته ما را به این مطلب می‌رساند که امام علیه السلام جامعه را منحط و از دست رفته می‌بینند به طوری که دیگر رغبتی در فرماندهی این کشتی ورشکسته ندارد و با رویه‌ای که مردم در پیش گرفته‌اند چنین جامعه‌ای را شایسته فرماندهی خود نمی‌بینند. برنامه خدا و رسول خدا این نبود که علی علیه السلام امیر یک جامعه منحط و منحرف باشد. اما چون جامعه اسلامی و أمت پیامبر است و باید در حد

---

[1] لسان تهدید از این فقره فرمایش امام علیه السلام مشهود است.

امکان از آن محافظت کرد علی نقش خود به عنوان یار و مشاور و کمک چنین جامعه‌ای را انکار نمی‌کند. در چنین شرائطی می‌فرماید من تلاش در پیشرفت جامعه اسلامی خواهم داشت و مانعی در برابر جامعه نخواهم بود. با این که جامعه حق من را غصب کرد و حتی در نتیجه همین ظلم به من در منجلاب بدبختی فرو رفتید اما من در فکر انتقام نیستم و مسائل شخصی را مانع همکاری با جامعه نمی‌سازم. من کمکهای خود را از جامعه دریغ نمی‌کنم[۱].

همان طور که ملاحظه می‌شود تمام افعال علی علیه السلام ناشی از امامت و هدایتگری ایشان است.



آسیب شناسی فقه الحدیث

عواملی که باعث اشتباه در فهم حدیث می‌شود فراوان هستند اما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

عدم تخصص در فقه الحدیث: ممکن است یک عالم در علوم کلامی و عقلی و یا سایر علوم از تبحر بالایی برخوردار باشد ولی در فقه الحدیث که تخصص جدایی است و کار و دقتهای سنگینی لازم دارد متبحر نباشد. یافتن بعضی از قرائن دخیل در حدیث ائمه علیهم السلام بسیار سخت است.

دلیل دیگر: پرکاری در شرح؛ اگر قرار بر این باشد که شخصی همه نهج البلاغه را شرح بزند معلوم است که فرصت کار و تفکر در همه فقرات را به طور کامل نخواهد داشت[۲]. ضمن این که جستجوی قرائن دخیل در معنای عبارات نیز بسیار سنگین و وقت گیر است. سوم این که هر فقره‌ای ممکن است تخصصی جدا از سایر فقرات لازم داشته باشد و همه فقرات به صورت یکسان قابل فهم نباشد. تخصص و گرایشهای متفاوت علماء باعث می‌شود که بگوییم شرح کل نهج البلاغه و کل روایات به نوعی کار همه علماء است. همه باید در شرح آن همکاری علمی بکنند نه یک شخص یا حتی یک سلیقه خاص. شرح ادبی، قرآنی، فقهی، تاریخی، عقلی، و ... هرکدام تخصص خود را می‌طلبد و یک شخص در همه این ابعاد به طور کامل نمی‌تواند حرف آخر را بزند.

---

[۱] غیر از وظیفه امامت و هدایتگری امام، این فراز می‌تواند اشاره به وظیفه اجتماعی افراد جامعه نیز باشد که باید در کمک به جامعه بکوشند...

[۲] شاید اگر ابن میثم به جای همه نهج البلاغه فقط بعضی قسمتهای آن را با فرصت بیشتر شرح می‌زد بسیار دقیقتر بود.

نتیجه‌گیری

فهم مراد معصومین علیهم السلام باید طبق ضوابط و اصول خویش انجام گردد و همین یک تخصص سنگین می‌باشد.

شرح ابن میثم بر خطبه ۹۲ فاقد برخی از اصول فقه الحدیث بوده و لذا از جهت روشی الگوی مناسبی نمی‌باشد.

این شرح از جهت ارائه مراد امام نیز موفق عمل نکرده و به نظر می‌رسد غفلت از برخی نکات باعث عدم فهم صحیح از کلام امام شده است.

با توجه به محدودیتهای افراد در کسب همه علوم مورد نیاز فقه الحدیث، و نیز با توجه به گرایشات مختلف بین افراد که بعضی وقتها باعث اختلاف در فهم حدیث می‌شود، صحیحترین روش برای فقه الحدیث عبارت است از تجمیع علوم مورد نیاز در یک فرد، یا در قالب گروههای حدیثی.

۹۴/۳/۱۰